## جلسه 122-677

**‌شنبه - 22/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین**

بحث راجع به آیات ناهیه از اتباع غیر علم بود از سیره عقلاء‌ بر عمل به خبر ثقه.

صاحب کفایه فرموده رادعیت این آیات دوری است. ما عرض کردیم مقصود ایشان وصول رادعیت این آیات هست که ما در جواب عرض کردیم بر فرض سیره عقلاء نیاز به احراز امضای شارع نداشته باشد بلکه عدم وصول رادع معتبر کافی باشد در حجیت سیره عقلاییه و معذریت و منجزیت آن به حسب وجدان عقلی. و لکن بالوجدان رادعی که فی حد ذاته معتبر است واصل بشود همین کافی است که دیگر عقل حکم به معذریت و منجزیت سیره عقلاء نکند. یک وقت مثل ما می‌‌گویید انصراف دارد عمومات از موردی که ارتکاز قوی عقلایی بر حجیت ظن است این بحث دیگری است، مثل این می‌‌ماند که زعیم بگوید مردم باید خوب باشند اطرافیان زعیم همه ریش‌تراش هستند، وقتی زعیم می‌‌گوید همه باید خوب باشند بطانه زعیم ریش‌تراش هستند این انصراف پیدا می‌‌کند بر فرض حلق حلیه حرام باشد یا خلاف احتیاط واجب باشد انصراف پیدا می‌‌کند این کلام زعیم به خوبی متعارف و لو همراه باشد با حلق لحیه، عرفیش این است، نمی‌شود که زعیم اطرافیانش ریش‌شان را بتراشند و بعد از آن هم ادامه بدهند و انصراف نداشته باشد این خطاب. همین که در این محیط این خطاب صادر می‌‌شود خود این موجب انصراف است. حالا ادامه پیدا کردنش مزید بر علت است ما شک هم پیدا کنیم که ادامه پیدا کرده یا نه می‌‌گوییم دراین محیطی که بالاخره شکل گرفته پیرامون زعیم وقتی می‌‌گوید مردم باید خوب باشند این انصراف پیدا می‌‌کند از این ترک احتیاط واجب در بحث حلق لحیه.

اینجا هم همین است. وقتی شارع به عنوان زعیم مردم می‌‌گوید مردم!‌ دنبال غیر علم نروید بعد می‌‌بینیم ارتکاز مردم است که دنبال خبر ثقه‌ای که مفید وثوق نباشد می‌‌روند این موجب انصراف می‌‌شود. صاحب کفایه این را قبول ندارد، ‌صاحب کفایه می‌‌گوید مدلول استعمالی خطاب شکل گرفته و ظهور استعمالی تصدیقی آن شکل گرفته در نهی از اتباع غیر علم حتی اگر ناشی از خبر واحد باشد، ‌می گوییم جناب صاحب کفایه! بالوجدان این عموم وقتی رادع معتبر فی حد نفسه است با قطع نظر از این سیره عقل دیگر حکم نمی‌کند به منجزیت و معذریت این سیره. این‌که صاحب کفایه می‌‌خواهد بگوید نخیر وصول رادع بالفعل لازم است برای نفی حجیت سیره این محال است. چرا؟ برای این‌که نتیجه‌اش می‌‌شود دوری بودن وصول رادع معتبر بالفعل همآن‌طور که صاحب کفایه توضیح داد و دوری بودن عدم وصول رادع معتبر بالفعل یعنی وجود وصول رادع معتبر بالفعل هم وجودش مستلزم دور است طبق تقریب صاحب کفایه هم عدم وصولش مستلزم دور است. چرا؟ برای این‌که عدم وصول رادع معتبر با توجه به این‌که مقتضی وصول محقق است ظهور عام منعقد شده عدم وصول رادع معتبر بالفعل متوقف است بر مخصصیت سیره، اگر سیره مخصص نباشد چرا این عام رادع معتبر بالفعل نباشد؟ پس عدم وصول رادع معتبر بالفعل هم توقف دارد بر مخصصیت سیره چون مقتضی برای وصول رادع معتبر بالفعل منعقد است اگر واصل نشود باید مستند بشود به مانع و هو مخصصیة‌ السیرة. مخصصیت سیره هم موقوف است بر عدم وصول رادع معتبر بالفعل. پس با این تقریب صاحب کفایه هم وصول رادع معتبر بالفعل می‌‌شود دوری هم عدم وصول آن می‌‌شود دوری چون یک وقت عدم وصول رادع معتبر مستند است به انتفای مقتضی، ‌اصلا نداریم خطابی که ظهور داشته باشد در نهی از عمل به خبر ثقه، گاهی نه، ظهور داریم می‌‌خواهم مستند کنیم عدم وصول را به وجود مانع، ‌عدم وصول رادع معتبر بالفعل متوقف می‌‌شود بر مخصص بودن سیره، مخصص بودن سیره هم متوقف است بر عدم وصول رادع معتبر بالفعل پس عدم وصول رادع معتبر بالفعل متوقف شد بر عدم وصول آن. هم وصول دوری شد هم عدم وصول، این‌که مستلزم ارتفاع نقیضین است.

بنده نمی‌خواهم آن بیان بحوث را تکرار کنم که ایشان معتقد است اصلا دور در عالم نفس الامر محال است نه در عالم وجود و لذا ایشان معتقد است که اصلا ما هیچ‌کجا دور نداریم، ‌فرض دور داریم، فرض محال که محال نیست، اصلا فرض تناقض هم داریم سفیدی که سفید نیست، فرض تناقض است اما در عالم نفس الامر سفیدی که سفید نیست نداریم نه این‌که در عالم نفس الامر داریم ولی در خارج وجودش محال است، دور هم که توقف الف است بر ب و توقف ب است بر الف این توقف اصلا صادق نیست، مطابَق ندارد در عالم واقع و نفس الامر نه این‌که ما واقعا الف می‌‌بینیم متوقف است بر ب، ‌ب متوقف است بر الف منتها محال است وجودشان در خارج، نخیر، ایشان در بحوث می‌‌فرمایند اگر کسی آمد گفت توقف دارد الف بر ب و ب بر الف، نه صرفا فرض کرد توقف را، ‌واقعا بخواهد بگوید توقف دارد او اشتباه می‌‌کند چون توقف من کلا الطرفین این قضیه‌ای است که مطابق نفس الامری باید داشته باشد، شما می‌‌گویید الف یتوقف وجوده علی ب، ب یتوقف وجوده علی الف، ‌دروغ که نمی‌گویید، باید راست بگویید، باید مطابق داشته باشد در عالم نفس الامر، منتها می‌‌گویید چون توقف من کلی الجانبین است تا به عرصه وجود تکوینی نمی‌گذارند نه الف نه ب. ایشان می‌‌فرمایند نخیر اصلا توقف من کلی الجانبین محال است فرض محال می‌‌کنید بکنید اما خیال نکنید این توقف در عالم نفس الامر ثابت است.

و لذا ایشان با این بیان‌شان در اصول حلال مشکل توقف است می‌‌گویند بروید فکر کنید توقف من کلی الجانبین می‌‌فهمید دروغ است.

ما به نظرمان کلی نمی‌شود این را انکار کرد. یک مثال عرفی بزنیم اگر هم ایراد به ما می‌‌گیرید که بحث‌های فلسفی را با مثال عرفی جواب ندهید می‌‌گوییم ما جواب با مثال عرفی می‌‌دهیم شما بروید فکر کنید اگر ما مغلطه‌ای کردیم مغلطه ما را کشف کنید.

اگر فرض کنیم فشار خون سبب عصبانی شدن است، عصبانی شدن هم سبب فشار خون است، ولی سبب منحصر نیست هیچ‌کدام، فشار خوب اسبابی دارد یکیش عصبانی شدن است، عصبانی شدن هم اسبابی دارد یکیش فشار خون است، حالا هیچ اثر ثالثی در کار نیست، توقف دارد در فرض انتفای سبب ثالث فشار خون بر عصبانی شدن، عصبانی شدن بر فشار خون چون سبب سومی وجود ندارد این آقا نه عصبانی می‌‌شود نه فشار خونش بالا می‌‌رود این مشکلش چیست در فرض انتفای سبب سوم برای عصبانی شدن یا برای فشار خون؟ اگر سبب سومی بود عامل فشار خون بود آن فشار خوب سبب عصبانی شدن است، عصبانیت سبب دیگری داشت رفته در بورس سرمایه‌گذاری کرده کل سرمایه‌اش را از دست داده این عصبانی می‌‌شود دیگر، ‌این عصبانی از سبب آخری دارد، ‌عصبانی که شد فشارش می‌‌رود بالا اما اگر سبب سومی وجود ندارد فشار خون متوقف خواهد بود بر عصبانی شدن، ‌عصبانی شدن هم متوقف خواهد بود بر فشار خون، و چون توقف من کلی الجانبین است و سبب ثالثی وجود ندارد نه این آقا فشار خونش بالا می‌‌رود و نه عصبانی می‌‌شود، این محذورش چیست؟

[سؤال: ... جواب:] بالفعل که نیست. ... بله اگر سبب منحصر الف ب باشد، سبب منحصر ب هم الف باشد، اصلا خود این محال است، در عالم نفس الامر محال است.

راجع به بحث کشف وثاقت روات مشکلی که هست که ما برای اثبات حجیت خبر ثقه به لحاظ صغرا گیرم کبرایش را درست کنیم، به لحاظ صغرا راهی برای اثبات وثاقت رجالیین عادتا نداریم الا با رجوع به کلمات بزرگانی مثل کشی، نجاشی، شیخ طوسی، و مشکل در این‌ها دو چیز است: یک: مشهور در موضوعات می‌‌گویند خبر ثقه معتبر نیست. حالا برخی مثل آقای خوئی می‌‌گویند سیره عقلاییه بر حجیت خبر ثقه است حتی در موضوعات، رادعی هم نداریم، بحث دیگری است، اما مشهور این را قبول ندارند، ما هم برای‌مان ثابت نیست این مطلب. چه بکنیم؟ حتما باید برگردیم دو تا رجالی توثیق بکنند این راوی ما را؟ نوعا این‌طور نیست.

مشکل دوم این است که احتمال حدس زیاد هست در توثیق شیخ طوسی و نجاشی و حتی کشی چون فاصله زمانی آنقدر زیاد است که از کجا بعد از 200 سال شیخ طوسی فرموده فلان راوی زمان امام صادق علیه السلام ثقه بوده، غیر از این‌که تخصص پیدا کرد، ‌کتب را بررسی کرد، کشف کرد وثاقت او را. و خبری که مستند به حس نباشد خارج است از حجیت خبر ثقه.

جواب‌هایی از این اشکال دوم داده شده:

جواب اول جوابی است که آقای خوئی داده، ‌فرموده اصالة الحس در خبری که مشکوک است مستند است به حس یا حدس جاری است و ما احتمال حس در توثیق شیخ و نجاشی می‌‌دهیم، ‌در حق علامه نمی‌دهیم. می‌‌گویند جناب آقای خوئی! چطور احتمال حس می‌‌دهید در شیخ طوسی؟ شیخ طوسی که معاصر نبود با این روات. ایشان می‌‌فرمایند همین که احتمال می‌‌دهیم کابر عن کابر ثقة عن ثقة وثاقت این راوی رسیده به شیخ طوسی کافی است، همین می‌‌شود حس، کتب فهارس و تراجم روات در نزد این بزرگان بود، در زمان شیخ طوسی حدودا بیش از صد کتاب در رجال نوشته شده بود، به‌دست ما نرسیده این کتب، شیخ طوسی این‌ها را بررسی کرد، نجاشی این‌ها را بررسی کرد و به علم حسی علم پیدا کرد به وثاقت این روات و شهادت داد. این احتمالش کافی است که ما اصالة الحس جاری کنیم. معجم جلد 1 صفحه 41.

این فرمایش درست نیست:

اولا: کسانی که ذو شأنین هستند، هم اجتهاد می‌‌کنند هم خبر می‌‌دهند، کلام این‌ها ظهور در حس ندارد، تعبد عقلایی به این‌که خبر این‌ها حسی است ثابت نیست، اصالة الحس ناشی از است از ظهور اخبار شخص در این‌که اخبارش حسی است. اگر یک کارشناس هواشناسی که شأنش اجتهاد هم هست، شأنش خبر هم هست، گفت الان در تهران باران شدیدی می‌‌بارد، احتمال می‌‌دهیم که ایشان تلفن زده تهران و خبر حسی گرفته، احتمال هم می‌‌دهیم بر اساس کارشناسی که کرد از ساعت‌های قبل که یک ابر متراکمی نسبتا ابری می‌‌آمد به سمت تهران و در فلان ساعت فضای تهران را می‌‌پوشاند، تهران باران می‌‌آید، حدس. آیا عقلاء راجع به هم‌چون شخصی بنا بر حس می‌‌گذارند؟ ما این را ثابت برای‌مان نتوانستیم بکنیم. ظهور خبر مخبر اگر در حس نباشد و شخص ذو شأنین باشد، اصالة الحس جاری می‌‌شود؟ هم‌چون چیزی ثابت نیست. و نجاشی و شیخ طوسی قطعا جزء مجتهدین در علم رجال بودند و اجتهاد می‌‌کردند. بله من احتمال می‌‌دهم تمام توثیقات‌شان ناشی از حس باشد ولی این ظهوری در کلام این‌ها منعقد نشده است که ناشی از حس است.

ثانیا: همین عقلاء اگر بدانند که خبر شما مستند به وسایط است، دیدید بعضی‌ها خیلی اظهار فضل می‌‌کنند در تاریخ، ‌مقدس اردبیلی چه کرد، علامه حلی چه کرد، می‌‌گویند آقا! خودت دیدی؟ می‌‌گوید نه، من با واسطه نقل می‌‌کنم، و احتمال هم می‌‌دهیم وسایطش ثقات باشند، آیا عقلاء اعتماد می‌‌کنند؟ وقتی یقین دارند به حذف وسایط و احتمال می‌‌دهند آن وسایط ثقات هستند عقلاء می‌‌گویند انشاءالله وسایط ثقات هستند؟ اگر این‌طور است پس چرا مرسلات جزمیه صدوق را قبول نمی‌کنید؟ صدوق هم همین کار را می‌‌کرد، قال الصادق، بر اساس وسایط خبر داد جزما از قول امام صادق علیه السلام، چرا نمی‌گویید اصالة الحس جاری می‌‌کنیم و حس در خبر او به این است که کابر عن کابر و ثقة عن ثقة از امام این خبر را نقل کند، چرا این را قبول ندارید؟ البته در دراسات در بحث لا ضرر قبول کردید در دوره قبل از مصباح الاصول، ‌ولی در مصباح الاصول قبول نداشتید. و درست هم همین است که قبول نکنید، همچون بنای عقلایی نیست بر این‌که با علم به حذف وسایط بنا بگذارند بر وثاقت آن‌ها.

و لذا این جواب آقای خوئی به نظر ما قانع‌کننده نیست.

جواب دوم جوابی است که از مرحوم آقای صدر نقل شده در اول کتابی که مرحوم آقای عرفانیان نوشته بود راجع به مشایخ ثقات آن جا می‌‌گویند من از آقای صدر این را شنیدم، جاهای دیگر هم نقل کردند از ایشان، ‌در بحوث رجالیة هم هست که ایشان فرمودند ما احتمال می‌‌دهیم ناشی بود توثیق شیخ و نجاشی به استفاضه و شهرت وثاقت این روات، ‌شهرت، دیگر واسطه نمی‌خواهد، ‌شما الان شهادت می‌‌دهید به زهد شیخ انصاری، خبر، حسی است، شهادت می‌‌دهید به فقاهت شیخ انصاری، ‌خبر، حسی است، چون آنقدر واضح است کالنار علی المنار است زهد شیخ انصاری، فقاهت شیخ انصاری که اخبار شما اخبار حسی می‌‌شود، ما احتمال می‌‌دهیم توثیق نجاشی و توثیق شیخ مستند بود به استفاضه و شهرت وثاقت این روات و دیگر راحت اصالة الحس جاری می‌‌کنیم.

اشکال به ایشان هم این است که اولا: ظهور ندارد شهادت شیخ و نجاشی در این‌که ناشی است از حس. ثانیا: در تمام این توثیقات که گاهی اختلاف هم در تعابیر هست ما احتمال شهرت بدهیم با این‌که خود راوی مشهور نبوده، این احتمال خیلی ضعیف است، روات مشهور را احتمال شهرت وثاقت آن‌ها را می‌‌دهیم ولی روات غیر مشهور چی؟ حالا یک حدیث دو حدیث دارد این‌که مشهور نیست، توثیق کرده شیخ او را، بگوییم شهرت بود در زمان شیخ طوسی بر وثاقت او، این خیلی احتمالش ضعیف است.

پس این بیان هم درست نیست.

بیان سوم بیانی است که آقای سیستانی داشتند در بحث اجتهاد و تقلید، فرمودند: ما تقلید می‌‌کنیم از شیخ طوسی، ایها الشیخ الطوسی قلّدناک، ما گیرم تخصص داشته باشیم در رجال اما فاقد ابزار استنباط هستیم، شیخ طوسی ابزار استنباط داشت، کتاب‌های رجالی در نزد او بود، ما رجوع می‌‌کنیم به قول او، و عند التعارض هم می‌‌رویم سراغ اعلم. و لذا ایشان عملا یک زمانی همین کار را می‌‌کردند، آن روایت عمرو بن جُمَیع که لیس بیننا و بین اهل حربنا ربا نأخذ منهم و لا نعطیهم، مروی‌عنه ابن‌ابی عمیر است ایشان ولی نجاشی هم تضعیفش می‌‌کند، ایشان می‌‌گویند ابن‌ابی عمیر اعلم بود به زمان خودش، ‌او معاصر بود با این شخص، اعلم بود به زمان خودش، او وقتی می‌‌آید می‌‌گوید فلانی ثقه است قول او مقدم است. البته ممکن هست این مرجح را هم ایشان در خبر ثقه قائل بشود اوثقیت به حدی که موجب می‌‌شود سوء ظن به آن خبر از بین برود و به آن خبر مخالفش ما سوء ظن‌مان منتقل بشود، ولی بهرحال ایشان یک زمانی این نظر را داشتند.

این به نظر ما درست نیست، ما در قول اهل خبره هم گفتیم وثوق باید حاصل بشود، بحث اعلم در فتوا، او به سیره متشرعه و روایات و دلیل انسداد و امثال این‌ها ثابت شده و الا کی عقلاء به همین راحتی اعتماد می‌‌کنند به قول خبره؟ وثوق پیدا می‌‌کنند از قول او یا گاهی تزاحم اغراض است، می‌‌گوید اگر قول این پزشک را عمل نکنم چه بکنم، عمل نکنم فردا سکته بکنم؟ می‌‌گوید عمل می‌‌کنم اما این‌که قول خبره معذر باشد و عقلاء اعتماد بکنند به آن و لو وثوق پیدا نکنند تزاحم اغراض هم نباشد، این برای ما ثابت نیست.

علاوه بر این‌که آقای سیستانی طبق آن نظرشآن‌که خبر ثقه باید وثوق‌آور باشد تا معتبر باشد طبیعی بود که از این مطلب رفع ید کنند و الان ایشان معتقدند ما باید از توثیقات رجالیین هم وثوق پیدا کنیم چون نتیجه تابع اخس مقدمات است چون ما باید وثوق به صدور خبر پیدا کنیم، تعبدا وثاقت این راوی را پیدا کنم که وثوق به صدور خبر پیدا نمی‌شود. و لذا اخیرا به این نتیجه رسیدند جز این‌که از قول رجالیین وثوق پیدا کنیم که این آقا ثقه بوده چاره دیگری نیست.

حالا شما ممکن است بگویید چطور ایشان وثوق پیدا می‌‌کنند؟ مخصوصا آن مبناهای عام مثل توثیق مشایخ ابن‌ابی عمیر، چه مسانید ابن‌ابی عمیر چه مراسیل ابن‌ابی عمیر، ایشان معتقدند لا یروی و لا یرسل الا عن ثقة، و همین‌طور صفوان و همین‌طور بزنطی. ما یک موقع به ایشان نوشتیم که شما با این مبنای‌تان چه جور وثوق پیدا می‌‌کنید به وثاقت این مروی‌عنه ابن‌ابی عمیر و صفوان و بزنطی با وجود آن اشکالاتی که در بحث خودش هست و با وجود آن نقض‌هایی که وارد شده که برخی از مشایخ ابن‌ابی عمیر ضعاف بوده. لابد جواب این هست، و جوابی که داده شده این است که چرا وثوق پیدا نکنیم؟ آن‌هایی که یک جواب کلی دادند نه به ما گفتند آن‌هایی که کار نمی‌کنند وثوق پیدا نمی‌کنند آن‌هایی که کار می‌‌کنند وثوق هم پیدا می‌‌کنند در صدور اخبار ثقات و امثال آن. دیگر حالا وثوق تابع بالاخره ذوق افراد هست و افراد در حصول وثوق مختلف هستند.

و لکن به‌طور اجمال عرض می‌‌کنم ما هیچ راهی برای حجیت توثیق رجالیین پیدا نکردیم مگر این‌که وثوق پیدا کنیم، ‌اگر به اندازه وافی به معظم فقه وثوق پیدا بشود فهو و الا باید برویم سراغ انسداد که شنیدم آقای زنجانی از راه انسداد مشکل را حل می‌‌کنند چون معتقدند بالاخره اگر این توثیق‌های رجالی معتبر نباشد باب فقه منسد می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] انسداد صغیری است که نتیجه‌اش انسداد کبیر است، یعنی نتیجه‌اش انسداد معظم ابواب فقه است، یعنی مثل سدی که یک سوراخ بشود اگر او را نبندی دیگر با پیل هم، گفت با بیل اگر آن را نبندی با پیل هم دیگر نمی‌توانی جلوی آن را بگیری، نتیجه‌اش چون مثل همان با بیل بستن آن سوراخ سد است شما باید آن توثیقات رجالی را معتبر کنید دیگر مشکل حل است، بیشتر از این ما کشف نمی‌کنیم که مطلق ظن به احکام معتبر است، نخیر، ظن رجالی ناشی از توثیق‌های رجالی معتبر است. آن هم ما خدمت آقای زنجانی عرض می‌‌کنیم توثیق‌های رجالی که تضعیف در مقابلش نیست، ‌نمی شود آدم انسدادی بشود بعد بگوید من به تضعیف‌ها اعتنا نمی‌کنم، این تضعیف‌ها معلوم نیست منشأش چیست، حرفی نداریم، قبول، این تضعیف‌ها معلوم نیست منشأش چیست شاید این شخصی که تضعیف می‌‌کند این بیچاره را متهم کرده به غلو و امثال آن تضعیف کرده او را اما دلیل شما بر اعتبار آن توثیقی که مبتلا به تضعیف است چیست؟ غیر از انسداد؟ قدرمتیقن از توثیق رجالی چون نتیجه انسداد قدرمتیقن‌گیری باشد بشود، ‌اطلاق که ندارد، قدرمتیقن آن توثیق‌هایی است که لا معارض له من التضعیف.

[سؤال: ... جواب:] چرا اینقدر بدبین هستید شما؟ ما من راو الا این‌که یک تضعیفی دارد؟ این‌طور نیست. ... ما تا حالا اینقدر به مشکل برخورد نکردیم، ‌همین توثیق‌های رجالی که لا معارض له من التضعیف عمل کنیم باب علم در فقه منسد نمی‌شود و نتیجه حرف ما با نتیجه حجیت توثیقات رجالیین یکی خواهد بود.

از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] شهرت که اعتباری ندارد. ... فرض این است که قدرمتیقن توثیق رجالی است بیشتر از این ما نفهمیدیم.

## استدلال به انسداد

اما برسیم به بحث انسداد. از اینجا شروع می‌‌شود استدلال به حجیت خبر ثقه با توجه به مقدمات انسداد. اولین وجهی که ذکر شده به عنوان وجه عقلی برای حجت خبر ثقه که هنوز نرسیدیم به حجیت ظن مطلق، ‌از مقدمات انسداد می‌‌خواهیم فعلا حجیت خبر ثقه را به‌دست بیاوریم، فعلا به همین قانعیم، اولین وجه وجهی است که شیخ انصاری فرموده و اعتماد در گذشته بر همین وجه ایشان می‌‌کرده، می‌‌فرموده ما علم اجمالی داریم، ‌کثیری از این اخبار از ائمه صادر شده، پس این علم اجمالی به صدور این اخبار منجز است و ما اگر می‌‌توانستیم باید احتیاط می‌‌کردیم در اطراف کل این اخبار، کل این اخبار ثقات، باید احتیاط می‌‌کردیم چون علم به صدور بعضی از این اخبار داریم. ‌این را دقت کنید! مرحوم شیخ انصاری علم اجمالی را که مطرح می‌‌کنند منحصر به صدور اخبار ثقات نیست، می‌‌فرمایند علم اجمالی به صدور بعض اخبار اعم از ثقات و غیر ثقات و این اگر مشکل نبود احتیاط تام منشأ می‌‌شد احتیاط کنیم کل اخبار را عمل کنیم و لکن چون این یا متعذر یا متعسر است سخت است عقل می‌‌گوید موافقت ظنیه بکن. موافقت ظنیه هم به این است که ما به خبر مفید ظن به صدور عمل کنیم که این معمولا با خبر ثقه متحد می‌‌شود، یا خبری که مشهور به آن عمل کردند.

اشکال مهمی که به شیخ انصاری هست باید بررسی کنیم این است که این علم اجمالی شما که ادعا می‌‌کنید مگر مختص است به اخبار؟ همین علم اجمالی در مجموعه شهرت‌ها هم هست، همین علم اجمالی در مجموعه اجماع‌های منقول هم هست، آیا شما علم اجمالی ندارید که این اجماع‌های منقول بعضیش درست است؟

شما مثل این می‌‌ماند که پنجاه عالم ایرانی دارید، پنجاه عالم غیر ایرانی دارید، علم دارید که در میان این‌ها علما عدول هستند و شارع علمای عدول را واجب کرده اکرام‌شان کنید، چرا می‌‌گویید فقط بین علمای ایرانی ما علم داریم علمای عدول هست؟ علمای خارجی هم علم دارید در بین آن‌ها عدول است. اگر می‌‌گویید برخی از این‌ها هم ایرانی هستند هم خارجی، دو هویتی هستند، هم شناسنامه ایرانی دارند هم شناسنامه عراقی، شناسنامه غیر ایرانی، بسیار خوب‌، ‌این می‌‌شود مورد اجتماع اما این موجب انحلال علم اجمالی نمی‌شود که. شما همآن‌طور می‌‌دانید بین علمای ایرانی که پنجاه نفر هستند چند نفر عادل هست اجمالا، می‌‌دانید بین علمای خارجی هم چند نفر عادل هست، چه جور شد فقط نتیجه می‌‌گیرید پس اکرام علمای ایرانی واجب است؟ این انصاف است؟ این جز نژادپرستی چیز دیگر است؟

اینجا هم همین است، شما پانصد تا خبر دارید پانصد تا شهرت دارید، اصلا بگویید در دویست تا از این‌ها اشتراک است یعنی دویست تا خبر با دویست تا شهرت مشترک هستند اما شما چه جور فقط علم اجمالی‌تان را به صدور و به مطابقت بعض اخبار با واقع بسنده می‌‌کنید؟ خب علم اجمالی هم دارید بعض شهرت‌ها بعض اجماع منقول‌ها این‌ها مطابق با واقع هستند و این نتیجه‌اش چرا فقط شد حجیت خبر؟ بشود هم حجیت خبر هم حجیت شهرت هم حجیت اجماع منقول و هلم جرا.

تامل بفرمایید اشکال اشکال بسیار مهمی است و کسانی مثل آقای صدر جوابی برای این اشکال پیدا نکردند، ‌تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.

و الحمد لله رب العالمین.